



## آزادی و مبارزه برای آزادی فیلم‌های خوب و شورشیان خوب

برای بیان ناخرسندی و انتقاد و شورش کمک می‌کنند. میل به تغییر و تحول در همه زمینه‌ها از ویژگی‌های هنر سینماست.

زن و پرداختن به سختی زندگی، آرمان‌ها و آرزوهای او از موضوع‌های اصلی سینما بوده است. شانتال اکرمان شورش خونین زن خانه‌دار علیه زیستن برده‌وار و کسالت بارش را در **ژان دیلمان: شماره ۲۳ که دو کومرس، ۱۰۸۰ بروکسل** شرح می‌دهد و سهراب شهید ثالث بیداری و برخاستن زن علیه بهره‌کشی و تحقیر را در **اتوپیا** درون مایه فیلمش قرار می‌دهد. کیانوش عیاری ستم و سرکوب زن طی سال‌های دور و دراز را در **خانه پدری** روایت می‌کند و نشان می‌دهد که چه‌گونه دیر یا زود خاطره دردناک قربانی با پیشرفت گریزناپذیر جامعه و رنگ باختن تعصب، یقه ظالم را خواهد گرفت. جنبش‌های اجتماعی زنان، بی‌ارتباط با دانشی که از هنر و ادبیات، و البته سینما فرا گرفته‌اند نیست. مستندهایی که چندی پیش در خانه سینما به نمایش درآمد، سیمای معترض زن در عرصه‌های مختلف اجتماعی و اراده او برای درافتادن با تبعیض و ستم‌کاری را به تماشا گذاشت. البته این به چالش کشیدن فرمانروایی مردانه سال‌هاست که در سینمای غرب پایه‌پای جنبش فمینیستی شروع شده و فیلم‌هایی مانند **تلما و لوییز** (ریدلی اسکات) فارغ از قوت و ضعف‌شان، نماد دوستی زنانه، قانون‌شکنی و نپذیرفتن نظم در دنیای مذکر شده‌اند.

زندگی زیبا و شاداب در برابر سینمای آمیخته به یأس و مرگ و پژمردگی، جان‌مایه فیلم‌های بسیاری بوده است. زن که در آثاری مانند ساخته‌های بهرام بیضایی، مظهر تلاش و باروری و ایستادگی ست، با حضورش در فیلم‌های پرامید، عشق انسان‌ها به یک‌دیگر و نیروی زندگی را پرفروغ‌تر کرده است. این فیلم‌ها روحیه بیزاری از زشتی و زمختی را تقویت می‌کنند و در شورش علیه فضای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی آمیخته به ویرانی، تباهی و دل‌مردگی بی‌تأثیر نیستند. **زیر درختان زیتون** (عباس کیارستمی) چون نغمه دل‌نشین و دل‌انگیز پایان فیلم که آغاز زندگی تازه‌ای ست، عشق را تبدیل به نیرویی زوال‌ناپذیر می‌کند. **سرنوشت**

### جهانبخش نورایی



راجر ایبرت گفته است: «فیلم‌های خوب، آدم‌های خوب خلق می‌کنند.» بر این اساس می‌شود گفت که فیلم‌های خوب اعتراض‌کنندگان و شورشیان خوب هم می‌سازند، حتی اگر این فیلم‌ها ربطی به سیاست نداشته باشند. به طور کلی هر اندیشه‌ای که جنبه ناکارآمد و فرسوده‌ای از زندگی بشری را زیر سؤال ببرد و به آن «نه» بگوید، نوعی طغیان و شورش است. هر دگرگونی در فرم و محتوای فیلم هم حرکتی است که به هنجارهای نامطلوب واقعیت و خود سینما نه می‌گوید. از مجموع این نه گفتن‌هاست که آگاهی و دانایی پدید می‌آید، ذهنیت اعتراضی و شورشی شکل می‌گیرد و یک جایی در خانه، مدرسه، اداره، خیابان و آب و خاک خود را نشان می‌دهد.

هر فیلمی که با نگاه و خلاقیت متفاوت همراه نباشد، کلیشه‌ها را نشکند و سخن نو نیاورد، ایستا و محافظه‌کار و گاهی هم ارتجاعی و کهنه‌پرست است. از این منظر، آن روش و تفکر منجمد شده که همچنان به حفظ اقتدار خود دل بسته، قصد و توان دگرگونی ندارد و برای دنیا و مافیها نسخه‌های تکراری می‌پیچد، دشمن نوآوری ست.

هنرهای ادبی، نمایشی، تصویری و شبکه‌های اجتماعی نقشی کلیدی در تغییر دیدگاه‌ها و گرایش به نوآوری دارند. چشم‌ها را می‌شویند تا به شیوه‌ای دیگر ببینیم. عملکرد هنر به سرگرمی و لذت روحی محدود نمی‌شود؛ تأثیرگذاری فردی و اجتماعی‌اش را نمی‌شود نادیده گرفت. سینمای پیشرو که هر قاعده از رمق افتاده را به هم می‌زند، در دست‌های هنرمند پرمایه توانا و خوش ذوق می‌تواند روش متفاوت نگاه کردن و بنده راه و رسم مسلط بودن و به جست‌وجوی افق‌های تازه رفتن را به ما بیاموزد. طغیان‌های اجتماعی غالباً دلایل اقتصادی و فکری و فرهنگی دارند. فیلم‌هایی که جنبه‌هایی از این علل را بازتاب می‌دهند و به نقد می‌کشند، به شکل‌گیری ذهنیت آرمانی



یک زندگی پنهان مانده



عروج



پدر سالار



اشکها و لبخندها

برادران تاویانی) هم به گودالی بین پدر و پسر چشم می‌دوزد که امکان پر شدنش نیست و پسر تحقیر شده سرانجام سر به عصیان برمی‌دارد، از جا برمی‌خیزد و به راه مستقل خود می‌رود.

چارلی چاپلین در **دیکتاتور بزرگ** با یک سخنرانی به یادماندنی، از سربازان می‌خواهد فرمان بردار نازیسم نباشند و به شکل رمه در نیایند. اینزشتین در **رزمناو پوتمکین** سرپیچی گروهی از خدمه یک ناو جنگی را می‌سنجید و در همان حال زشتی کشتار سنگدلانه مردم بی‌دفاع به دست نظامیان را در روی پله‌های آدسا نشان می‌دهد. در **فانهایت ۴۵۱** (فرانسوا تروفو)، گی مونتاگ که مأمور سوزاندن کتاب‌های گمراه کننده است و مأموریت او کتاب‌سوزان دوران نازی‌ها را تداعی می‌کند، سرانجام به آگاهی می‌رسد، از فرمان برداری کورکورانه سرمی‌پیچد و به مردمی می‌پیوندد که با وجود از دست دادن کتاب‌ها، جریان دانایی و فرهنگ را به شکل‌های ابتکاری ادامه می‌دهند. عکس قضیه هم گاهی اتفاق می‌افتد. شورشی و ستیزه‌گر خیانت می‌کند و به دشمن ملحق می‌شود اما باید تقاص پس بدهد. سینما از این وضعیت هم غافل نبوده است. **اسب کهر را بنگر** (فرد زینمان) درباره جنگ‌های داخلی اسپانیاست که در آن مانوئل آرتیزگ (گریگوری پک) همراه چریک‌های جمهوری خواه با فاشیست‌ها می‌جنگد. اما دوست نزدیکش پس از سال‌ها خبرچین از آب درمی‌آید و آرتیزگ به این باور می‌رسد که وقتی سرکرده دشمن و دوست خائن شانه به شانه هم ایستاده‌اند، اولویت این است که باید گلوله را خرج آدم خائن کرد. در **عروج** (لاریسا شیبیتکو) یکی از پارتیزان‌های روسی با آلمانی‌های اشغالگر همکاری می‌کند و باعث مرگ وطن پرستان می‌شود. طولی نمی‌کشد که وجدان ناآرام گریبان‌ش را می‌گیرد. اما بخت یارش نیست تا چون یهودای شرمنده که مسیح را لوداد، خود را حلق آویز کند، پس محکوم به تحمل عذاب ابدی است.

ایستادگی بر سر عقیده و نان به نرخ روز نخوردن و مرعوب قدرت حاکم نشدن نیز گونه‌ای مقاومت پرارزش در برابر جباریت است. **مردی برای تمام فصول** (فرد زینمان) و **یک زندگی پنهان مانده** (ترنس مالیک)، داستان کوتاه نیامدن و جان باختن انسان‌هایی است که با همه سختی‌ها از باورهای خود دست نمی‌کشند.

چند نمونه کوچکی که از بین هزاران فیلم نام بردم، به برخی از انگیزه‌ها و آماج‌های اعتراض و طغیان و نه گفتن در عرصه‌های فردی و اجتماعی می‌پردازند. این فیلم‌ها به سهم خود در کنار سایر هنرها و اندیشه‌های اعتراضی، ممکن است توشه فکری و احساسی کسانی را فراهم کنند که رؤیایی رنگین در سر دارند و در گوشه و کنار جهان به امید دگرگونی، با عشق و هیجان صدای اعتراض و عصیان خود را بلند می‌کنند. ■

**شگفت‌انگیز املی پولن** (ژان پیر ژونه) حماسه مهرورزی است و به لطف املی مهربان است که لذت ناب دوستی و کمک بی‌دریغ به هم‌نوعان را حس می‌کنیم. یا دورتر برویم؛ موزیکال **اشکها و لبخندها** (رابرت وایز) هنوز هم دم مسیحایی دارد و با چشم‌اندازهای زیبای طبیعت، موسیقی الهام‌بخش و ترانه‌های شاد و شیرین (که در دوبله فارسی طعم دل‌پذیری پیدا کرده) مرده را زنده می‌کند. این‌ها تأثیرهای حسی و عاطفی فیلم است و اگر محتوا و رمانتیک بودنش را هم در جاهایی نپسندیم، از خلاقیت زنانه و رفتار زندگی بخش جولی اندروز (به نقش ماریا) چیزی کم نمی‌شود. فراموش نکنیم جنبش‌ها و شورش‌هایی که نظر به پاسداری از طبیعت و محیط‌زیست، نثار کردن محبت و نجات مردمان درمانده دارند، از نگاه و حس‌وحال رمانتیک خالی نیستند - حتی اگر الگوی‌شان چه گوارا باشد که شمایل رؤیایی و رمانتیک او روی تی‌شرت‌های جوان‌های معترض همچنان می‌درخشد. اصولاً وقتی قرار باشد که سینما لحظه‌های خالی زندگی ما را پر کند، فیلم‌های پر نشاط، حتی کمدی‌های ساده‌نگر هم قدر و قیمت پیدا می‌کنند. خنده اشک را پس می‌زند و سرای شادمانی به جای بیت‌الاحزان می‌نشیند.

آزادی و مبارزه به خاطر آن، دست‌مایه بسیاری از فیلم‌هاست. به بند کشیدن غریزه و اندیشه در برخی خانواده‌ها و امر و نهی بی‌خاصیت و عادت‌شده پدر و مادر و بزرگ‌ترها به کودک و نوجوان، اولین گام در صفا‌آرایی صاحبان قدرت در برابر آزادی تن و روان است که ادامه‌اش به محیط مدرسه، خیابان و نظام اجتماعی و سیاسی کشیده می‌شود. فشارها البته بی‌پاسخ نیست. **نمره اخلاق صفر** (ژان ویگو) شورشی هجوآمیز در برابر نظام استبدادی مدرسه است. **مشق شب** کیارستمی هم یک فیلم اعتراضی است که از رخنه کردن زورگویی در ساختار آموزشی شکایت دارد. مقاومت و هنجارشکنی اجتماعی و سیاسی هم اظهر من الشمس است و گاهی شورشگر بهترین دفاع را حمله می‌داند و این کلام قصار قیصر خطاب به خان‌دایی را آویزه گوش می‌کند که «زنی می‌زنت».

فیلم‌های زیادی هستند که کشاکش بندگی و رهایی در محیط خانوادگی را دست‌مایه قرار داده‌اند. نیکلاس ری در **شورش بی‌دلیل** (ترجمه درستش **شورش بی‌هدف** است) به طغیان و بحران عاطفی و اخلاقی نوجوانانی می‌پردازد که از خانواده و جامعه، جز ریاکاری و خودخواهی چیزی ندیده‌اند و در شورش خود از دست زدن به خلاف کاری نیز پروا ندارند. در **پرتقال کوکی** (استنلی کوبریک) این شورش همراه با خشونت بیش از حد جوانان است که یکه‌تازی می‌کند اما نظام مسلط با حق به جانبی بی‌رحمانه‌ای، شورشگر را سر جایش می‌نشاند. **پدر سالار**